

از تسخیر تا فروپاشی

فرضیه‌ای در زوال امارت طالبان

نویسنده

دکتر سید بحیی موسوی

www.ketab.ir

[به نام خدا]

- سرشناسه موسوی، سیدیحیی، ۱۳۶۰-
عنوان و نام پدیدآور از تسخیر تا فروپاشی: فرضیه‌ای در زوال امارت طالبان/ نویسنده سیدیحیی موسوی.
مشخصات نشر: مشهد سپیده باوران، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری ۲۸۲ ص.
شابک 9-50-7746-600-978
عنوان دیگر تحلیلی آینده پژوهانه از عوامل فروپاشی امارت طالبان.
موضوع گروه طالبان | Taliban
موضوع: گروه طالبان - تاریخ -- قرن ۲۱ م. | Taliban - History - 21st century
موضوع افغانستان - سیاست و حکومت - آینده پژوهی | Forecasting - Afghanistan - Politics and government
موضوع افغانستان - سیاست و حکومت - قرن ۱۵ - آینده پژوهی
رده بندی کنگره DS ۳۷۷۳
رده بندی دیویی ۹۸۵/۱۰۴۶
شماره کتابشناسی ۹۲۶۳۲۵۸



از تسخیر تا فروپاشی فرضیه‌ای در زوال امارت طالبان دکتر سید یحیی موسوی

- صفحه آرای زهرا صالح نژاد
ناشر سپیده باوران و بخش فرهنگی بنیاد شهید و محمد مسعود
نوبت چاپ اول، زمستان ۱۴۰۲
شمارگان ۵۰۰ نسخه
چاپ مهشید
صحافی پارسیان
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۷۷۴۶-۵۰-۹
نشانی دفتر نشر: مشهد مقدس، بلوار پیروزی، پیروزی ۱۰، زکریای ۲۲، پلاک ۱۳۷/۱.
تلفن: ۰۰۹۳۷۰۰۲۸۴۰۱۲
مراکز پخش گسترش: ۰۲۱۷۷۳۵۴۱۰۵
ققنوس: ۰۲۱۶۶۴۰۸۶۴۰
چشمه: ۰۲۱۷۷۷۸۸۵۰۲

کلیه حقوق چاپ و نشر برای نویسنده محفوظ است.

فهرست

۱۱.....	مقدمه.....
۱۲.....	۱. پرسش و فرضی پژوهش.....
۱۳.....	۲. چارچوب نظری و مفهومی.....
۱۴.....	۱.۲. مفهوم فروپاشی.....
۱۵.....	۲.۲. نظریه‌های فروپاشی.....
۲۳.....	فصل اول: زمینه و پیشینه‌ی طالبان.....
۲۵.....	گفتار اول: عوامل و زمینه‌های ظهور طالبان.....
۲۵.....	۱. عوامل داخلی.....
۲۶.....	۱.۱. فروپاشی ایده‌آل‌های فرمانروایی.....
۳۰.....	۲.۱. جنگ‌های داخلی.....
۳۳.....	۳.۱. فساد مجاهدین.....
۳۸.....	۲. عوامل خارجی.....
۳۸.....	۱.۲. دخالت پاکستان.....
۴۱.....	۱.۱.۲. ضیاء الحق و رادیکالیزه کردن افغانستان.....
۵۱.....	۲.۱.۲. بی‌نظیر بوتو و «طالبان بی‌نظیر».....
۵۵.....	۱.۲.۱.۲. نصیرالله بابرو و حمایت نظامی طالبان.....
۶۰.....	۲.۲. سیاست‌های آمریکا.....
۶۳.....	۱.۲.۲. طرح کمربند سبز برژینسکی.....
۶۶.....	۲.۲.۲. اهداف آمریکا از حمایت طالبان.....
۷۱.....	گفتار دوم: فرایند شکل‌گیری؛ از مدرسه تا امارت.....
۷۱.....	۱. نشست‌ها و تصمیم‌ها.....
۷۳.....	۲. تعیین رهبری.....
۷۴.....	۳. تشکیل امارت.....

۷۹	گفتار سوم: از فروپاشی تا بازسازی
۷۹	۱. شکست و فروپاشی
۸۲	۲. بازسازی و احیاء
۸۵	۱.۲. عوامل تجدید حیات طالبان
۸۶	۱.۱.۲. عوامل درونی
۸۶	۱.۱.۱.۲. پروپاگاندای رسانه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی
۸۶	۲.۱.۱.۲. تاکتیک تدافعی و عملیات چریکی
۸۷	۳.۱. راهبرد تهاجمی
۸۸	۲.۱.۲. عوامل بیرونی
۸۹	۱.۲.۱.۲. نحوه‌ی مواجهه‌ی آمریکا با طالبان
۹۱	۲.۱.۲. - رخه‌ی اشتباهات آمریکا و ناتو
۹۲	۳.۲. ناتمامی آمریکا در توقف حمایت پاکستان از طالبان
۹۳	۴.۲. توافق دو به دو

فصل دوم: بحران مشروعیت

۹۵	مقدمه
۹۷	گفتار اول: مفهوم مشروعیت
۹۹	گفتار دوم: بنیان‌های مشروعیت حکومت: نظر طالبان
۱۰۳	۱. بیعت اهل حل و عقد
۱۰۴	۲. استخلاف
۱۰۸	۳. شورا
۱۱۰	۴. استیلا
۱۱۴	گفتار سوم: الگوهای نظری و عملی مشروعیت‌زدا در امارت طالبان
۱۱۷	۱. تمامیت‌خواهی
۱۱۷	۱.۱. وفاداری ایدئولوژیک و پایبندی به هدف واحد
۱۱۹	۲.۱. کاریست گسترده‌ی خشونت
۱۲۰	۳.۱. حذف و سرکوب رسانه‌ها و احزاب
۱۲۲	۲. فوق محافظه‌کاری
۱۲۵	۳. قانون‌ستیزی
۱۲۹	۵. اصالت خشونت و مجازات
۱۳۲	۶. علم‌ستیزی
۱۳۶	۷. خود برترینی

فصل سوم: بحران مدیریت اقتصادی

۱۴۱	مقدمه
۱۴۳	

۱۴۵.....	گفتار اول: تحمیل مالیات‌های غیرعادلانه
۱۴۶.....	۱. سیستم مالیاتی طالبان در زمان شورش
۱۴۹.....	۲. سیستم مالیاتی کنونی طالبان
۱۵۵.....	گفتار دوم: تحریم‌های شکننده
۱۵۶.....	۱. تأثیر تحریم‌ها بر معیشت مردم
۱۵۸.....	۲. تأثیر تحریم‌ها بر سیستم بانکی و سرمایه‌گذاری
۱۵۹.....	۳. راه برون‌رفت از تحریم‌ها
۱۶۳.....	گفتار سوم: فرار متخصصان

فصل چهارم ۱۷۱

۱۷۱.....	بحران انسجام درون‌گروهی
۱۷۳.....	مقدمه
۱۷۵.....	گفتار اول: پیشینه انسجام
۱۸۳.....	گفتار دوم: ریشه‌های اختلافات کهنی
۱۸۴.....	۱. رویکرد به غرب
۱۸۶.....	۲. جنگ قدرت
۱۹۰.....	۳. شکاف‌های ایدئولوژیک

فصل پنجم: بحران انزوای بین‌المللی راهبرد «کاغذ سفید» در سیاست خارجی منطقه‌ای ۱۹۱

۱۹۳.....	مقدمه
۱۹۵.....	گفتار اول: انزوای بین‌المللی
۱۹۶.....	۱. مفهوم انزوای بین‌المللی
۱۹۹.....	۲. شروط جامعه‌ی جهانی برای خروج طالبان از انزوا
۲۰۲.....	۳. پیامدهای انزوای بین‌المللی
۲۰۳.....	گفتار دوم: راهبرد کاغذ سفید طالبان
۲۰۴.....	۱. روابط طالبان با چین
۲۰۷.....	۱.۱. منافع چین در افغانستان
۲۰۸.....	۱.۱.۱. منافع و اهداف کوتاه‌مدت
۲۰۸.....	۲.۱.۱. منافع و اهداف بلندمدت
۲۰۸.....	۱.۲.۱.۱. خنثی‌سازی سیاست‌های غرب
۲۰۹.....	۲.۲.۱.۱. خلع نشان از هند
۲۰۹.....	۳.۲.۱.۱. توسعه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی
۲۱۱.....	۲. روابط طالبان با پاکستان
۲۱۵.....	۳. روابط طالبان با ایران

۲۱۸.....	۱.۳. منافع احتمالی ایران از ارتباط با طالبان
۲۱۹.....	۱.۱.۳. منافع امنیتی
۲۲۰.....	۲.۱.۳. منافع اقتصادی
۲۲۰.....	۱.۴. آسیب‌ها و تهدیدهای تعامل ایران با طالبان
۲۲۱.....	۱.۱.۴. تهدیدهای اقتصادی
۲۲۲.....	۲.۱.۴. تهدیدهای امنیتی
۲۲۴.....	۳.۱.۴. تهدیدهای مذهبی و ایدئولوژیک
۲۲۴.....	۴.۱.۴. تهدیدهای فرهنگی و اجتماعی
۲۲۵.....	۵.۱.۴. چالش حق‌آبه
۲۲۷.....	۴. روابط طالبان با روسیه

۲۲۹.....	فصل ششم: ایدئولوژی مقاومت و مخالفت
۲۳۱.....	مقدمه
۲۳۳.....	گفتار اول: داعش - رسانه
۲۳۵.....	۱. زمینه و پیشینه داعش در افغانستان
۲۴۴.....	۲. پیوستن طالبان به داعش
۲۴۵.....	۳. حملات انتحاری
۲۵۱.....	۴. مبارزه‌ی ایدئولوژیک
۲۵۵.....	گفتار دوم: تهدید جبهه‌ی مقاومت
۲۵۵.....	۱. ماهیت جبهه‌ی مقاومت
۲۵۷.....	۲. مبانی و اصول
۲۵۹.....	۳. چشم‌انداز آینده
۲۶۱.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۶۵.....	فهرست منابع
۲۶۵.....	فارسی
۲۶۷.....	عربی
۲۶۸.....	پشتو
۲۶۸.....	انگلیسی

مقدمه

برخی از لحظه‌ها در تاریخ افغانستان در دل خود آن قدر مسائل پیچیده و عمیق دارند که به چندین دهه نیاز دارند تا به درستی درک شوند. درک عمیق این لحظه‌ها مستلزم واکاوی و بازاندیشی در زمان سیاسی است. احیای طالبان و قدرت‌گیری دوباره‌ی این گروه یکی از آن لحظه‌های پیچیده و عمیق تاریخی افغانستان است. طالبان در ۲۴ مرداد (اسد) ۱۵/۱۴۰۰ اوت ۲۰۲۱ با خون جنگ و مقاومت وارد کابل شدند. با سقوط دولت منتخب و شناخته شده‌ی بین‌المللی، افغانستان بار دیگر در حال تجربه‌ی تلخ دوره‌ی بی‌اعتمادی و عدم اطمینان است. اکنون افغانستان بار دیگر در سراسر تاریخش مسیر خود برای تبدیل شدن به یک معضل جهانی قرار گرفته است. بیش از دو سال پس از تسلط بدون منازعه‌ی طالبان بر افغانستان، آزادی‌های مدنی، مذهبی و حقوق سیاسی و فرهنگی شهروندان، به‌ویژه زنان در پایین‌ترین سطح خود تنزل یافته است و دستاوردهای اندکی که در دو دهه‌ی گذشته به دست آمده بود، در حال محو و نابودی تمام‌عیار است. فروپاشی نظام جمهوری اسلامی سریع و گسترده بود و زمانی که ایالات متحده و سایر متحدان در تلاش برای تکمیل تخلیه‌ی آشفته‌ی خود بودند، نیروهای طالبان بلافاصله وارد عمل شدند و تلاش کردند تا این خلأ سیاسی و امنیتی را پر کنند.

امواج پی‌درپی نیروهای طالبان و سرازیر شدن جنگجویان از استان‌های دور و نزدیک به کابل گیج‌کننده بود. افزون بر این، چهره‌های شاخص طالبان و فرماندهان نظامی که پیش از این اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی، آن‌ها را تکه‌تکه و از هم جدا نموده بود، از طریق سفرهای هوایی و زمینی وارد کابل شدند. درک و شناخت زنجیره‌ی فرماندهی

طالبان برای ناظران خارجی غیرممکن بود و از همین رو نمی توانستند مناسبات و روابط پیچیده میان هیئت رهبری را با دقت ردیابی کنند. افزایش صفوف طالبان در کابل مقارن با کاهش پیوسته و برق آسای حضور نیروهای خارجی و بین المللی و به زبانی بهتر؛ فرار آن ها از کابل بود. سرانجام در ۳۱ اوت ۲۰۲۱، درحالی که طالبان به انحصار قدرت در افغانستان دست یافتند، آخرین نیروهای ایالات متحده و بین المللی آنجا را ترک کردند.

۱. پرسش و فرضیه ی پژوهش

با فروپاشی یک نظام سیاسی و به قدرت رسیدن گروه جدید، بلافاصله سه پرسش اساسی در کانون توجه قرار می گیرد: یکی پرسش از چرایی و چگونگی فروپاشی نظام قدیم و قدرت گیری گروه جدید؟ دودگر پرسش از چیستی و ماهیت و هویت قدرت بدیل؛ و سوم پرسش از دوام و زوال قدرت جدید. در پاسخ به چرایی شکست جمهوری اسلامی و احیای دوباره ی طالبان بسیار گفته شده و در این پژوهش نیز به طور خلاصه به آن پرداخته شده است. در پاسخ به چیستی و ماهیت رژیم طالبان نیز مقالات و کتاب های زیادی نگاشته شده که هر کدام از نویسندگان از منظر خود به توضیح چیستی و ماهیت طالبان پرداخته اند و در میانه ی مباحث این پژوهش نیز به ماهیت این گروه اشاره خواهد شد. به طور خلاصه باید گفت در حکومت های حردانه و تمامیت خواه که هرگز به آراء عمومی بها داده نمی شود، هویت ملت ها محلی از اعراب ندارد و حکومت هرگز هویت خود را از هویت شهروندانش به دست نمی آورد و دولت از دست کسب تعریف و کسب تکلیف نمی کند.

با وجود اینکه بیش از دو سال از تسلط کامل طالبان بر افغانستان و احیای دوباره ی امارت می گذرد، پرسش از دوام و زوال امارت طالبان بی پاسخ مانده است. پژوهش حاضر عهده دار پاسخ به پرسش از زوال و فروپاشی رژیم طالبان است. مسئله ی کانونی پژوهش این است که آیا طالبان به نرمی و به شکل تدریجی خود را تثبیت نموده و بقای خود را حفظ می کنند یا همان گونه که ظهور کرد، افول خواهد کرد؟ آیا این بار، بخت با طالبان یار خواهد بود یا امارت دوباره به نگون بختی دچار می شود؟

تجربه ی تاریخی نشان داده است که میان شدت ظهور و سقوط جنبش های شورشی

نسبتی ارگانیک وجود دارد و هراندازه سرعت و شتاب ظهور جنبش بیشتر باشد به همان میزان جنبش را به افول و سقوط نزدیک تر می‌کند. با این وجود، اما بومی بودن نیروی انسانی و منابع فرهنگی جنبش در دوام و بقای آن بی‌تأثیر نخواهد بود. جنبش طالبان گرچه با سرعت و شتاب مضاعف احیا شد، ولی به دلیل اینکه بخش اعظم رهبران و نیروی نظامی آن از مناطق پشتون‌نشین افغانستان هستند، نمی‌توان انتظار داشت که با همان سرعتی که ظهور کرده، سقوط کند. با این همه، اما به باور این جستار، در دل نظم جبری و تحمیلی که رژیم طالبان در افغانستان به وجود آورده است، بی‌نظمی‌هایی نهفته است که امارت را دچار آسیب‌هایی نموده و این آسیب‌ها از مرحله‌ی جنینی گذر کرده و به بحران‌هایی تبدیل شده‌اند که ممکن است امارت طالبان را تا مرز فروپاشی پیش ببرند.

هنگامی که طالبان برای نخستین بار در دهه‌ی هفتاد شمسی قدرت را تصاحب کردند همه یا اکثریت شه‌وندان افغانستان امیدوار بودند که زمامداران طالب شاید معنای زندگی را دوباره به خانه‌های آن‌ها بازگردانده و به افکار و اندیشه‌های عدالت‌خواهانه تن در دهند. اعمال و رفتار طالبان امروزه رور این امید را هرچه بیشتر به یأس تبدیل کرد. اکنون نیز پس از دو دهه، مردم افغانستان و جهان از نزدیک‌ترین منظر شاهد رنسانسی از خودکامگی، توتالیتاریسم، بی‌عدالتی و بیدگری هستند که دوباره خود را در سیمای طالبان نمایان ساخته است.

۲. چارچوب نظری و مفهومی

به لحاظ سیاسی و جامعه‌شناختی، نظام‌های سیاسی غیر دموکراتیک نوعاً نقطه‌ی آغاز و پایانی دارند و همواره با تهدیدهای کوتاه‌مدت و درازمدت روبرو هستند. تهدیدهای کوتاه‌مدت معمولاً از سوی نخبگان و گروه مخالف سیاسی متوجه دولت می‌شود و به‌طور کلی به عدم خویشتن‌داری آن‌ها در برابر دولت مرتبط است. استدلال اصلی نخبگان در این زمینه نوعی مقابل به مثل است که عبارت است از عدم خویشتن‌داری و رواداری دولت در برابر شهروندان. تهدیدهای بلندمدت اما به ساختار قدرت دولت و سازوکارهای اساسی و بنیادین برای جذابیت نسبی اصول عدالت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت بازمی‌گردد. در این میان برخی از دولت‌های غیرانتخابی رشد می‌کنند و

به نقطه‌ای اوج شکوفایی می‌رسند و سرانجام دچار فرسایش و فروپاشی می‌شوند، شماری دیگر از نظام‌ها اما هرگز رشد و شکوفایی را تجربه نمی‌کنند. گاهی دسته‌ای از دولت‌ها نیز ممکن است در مراحل اولیه‌ی رشد خود دچار فرسایش و فروپاشی شوند.

نظام‌های سیاسی‌ای که از نقطه ناقص باشند از همان آغاز بر روی گسل فروپاشی می‌خیزند و در سرشت خود دچار زوال تدریجی و بالقوه هستند. از این‌رو ناظران فقط باید با شمارش معکوس، منتظر فروپاشی بالفعل آن‌ها باشند. امارت طالبان در سرشت خود ناقص متولد شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که اگر امارت طالبان کاستی و نقصان بد تولد (شورش، جنگ، خشونت، تغلب و ...) را اصلاح نکند و با همین شیوه‌ی حکومت‌ری پیش برود، مرحله‌ی رشد و شکوفایی را تجربه نخواهد کرد.

۱.۲. مفهوم فروپاشی

در یک دسته‌بندی کلان، فروپاشی را می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: یکی فروپاشی اجتماعی و دودیدگر فروپاشی سیاسی.

هنگامی که در یک کشور آن دسته از نهادهای اجتماعی که وظیفه‌ی مدیریت و کنترل اجتماعی را به عهده دارند (نهاد آموزش، ورزش، نهاد دین، خانواده، نهاد قضا و نهادهای امنیتی) وظایف و کارکردهای خود را به رستی انجام ندهند، هنجارها و ارزش‌ها در جامعه از بین می‌روند و در نتیجه کج‌روی‌های اجتماعی گسترش می‌یابد و شاهد رشد فزاینده‌ی جرم و جنایت، اعتیاد، خشونت‌های خانوادگی علیه زنان، دختران و کودکان و رشد روزافزون نرخ بیکاری در آن جامعه خواهیم بود.^۱ در چنین شرایطی می‌توان گفت سیستم اجتماعی دچار اختلال و بی‌نظمی شده و فروپاشی اجتماعی رخ داده است.

فروپاشی سیاسی اما به ناتوانی و شکنندگی دولت مربوط می‌شود. هرگاه در یک نظام سیاسی حاکمان در حفظ اقتدار سیاسی ناتوان باشند و حکومت مرکزی دچار افول اقتدار گردد، در سلسله‌مراتب سیاسی قدرت اختلال به وجود آید، حکومت از درون و بیرون تحت فشارهای اساسی قرار بگیرد و با کسری مشروعیت مواجه شود، منابع قدرت

و ثروت و مزایای حکمرانی فراگیر نباشد، دولت در اجرای کارکردهای اساسی مانند تأمین نظم و امنیت و مدیریت اقتصاد و معیشت ناتوان باشد و به جای کاربست سازوکارهای شهروندسازی و شهروندمداری از راهبرد شهروندستیزی و حاکم‌مداری استفاده کند، در چنین شرایطی می‌توان گفت نظام سیاسی به سمت فروپاشی پیش می‌رود.

فروپاشی سیاسی یعنی وضعیت ضعف و ناتوانی و افول اقتدار دولت که پیامدهای احتمالی آن هرج و مرج و بی‌دولتی، شکل‌گیری جزیره‌های کوچک قدرت که کشور را دچار آشوب و ناامنی می‌کنند و به احتمال زیاد، باید منتظر وقوع یک جنگ داخلی بود. شاید تشبیه راتبرگ، گویاترین و درعین حال کوتاه‌ترین تفسیر از فروپاشی سیاسی باشد. به تعبیر او «وضعیت فروپاشی سیاسی مانند سیاه‌چاله‌ای است که مدل حکمرانی شکست‌خورده در آن سقوط کرده است»^۱.

برخلاف فروپاشی اجتماعی که در هر جامعه‌ای؛ چه دیکتاتوری و دموکراسی و چه صنعتی و سنتی می‌تواند اتفاق بیفتد، زوال و فروپاشی سیاسی در نظام‌های خودکامه، تمامیت‌خواه و غیردموکراتیک بیشتر بروز می‌یابد.

فروپاشی سیاسی دولت‌های غیر-موکراتیک به دو گونه قابل‌تصور است: یکی فروپاشی طبیعی که پس از یک دوره‌ی طولانی و گداز از رشد و شکوفایی به تدریج به مرحله‌ی خودکامگی و انحطاط رخ می‌دهد؛ و دوم، فروپاشی غیرطبیعی که در مراحل تکوین یک رژیم سیاسی رخ خواهد داد. در این جستار، فروپاشی از نوع دوم مورد نظر است.

۲.۲. نظریه‌های فروپاشی

به‌طورکلی نظریه‌های فروپاشی و دگرگونی را می‌توان در چارچوب دو مکتب کلان صورت‌بندی نمود: یکی مکتب اصالت ثبات و پایداری؛ و دیگری مکتب اصالت تضاد و دگرگونی. بر اساس دیدگاه مکتب تضاد و دگرگونی، پدیده‌ها در سرشت خود ماهیت انقلابی و دگرگون‌شونده دارند و اصل در جوامع تضاد و کشاکش است. به لحاظ سیاسی،

این اصل در نظریه‌های هراکلیتوس^۱، فیلسوف سیاسی یونان باستان و از اندیشمندان پیشاسقراطی ریشه دارد. به باور او اصل در جوامع تضاد و کشاکش است. جمله‌ی معروف او: «همه چیز در حال دگرگونی است و هیچ چیز آرام نیست»^۲ عمق باور او به دگرگونی و تضاد را نشان می‌دهد. در سپهر سیاسی، هراکلیتوس فروپاشی حکومت‌های آریستوکراسی و پادشاهی و ظهور دموکراسی در یونان را مؤیدی بر اصل دگرگونی و تضاد می‌دانست. در دوران مدرن، توماس هابز (م ۱۶۷۹-۱۵۸۸)، فیلسوف سیاسی انگلیسی این دیدگاه هراکلیتوس را به شکلی دیگر بیان نمود. وی معتقد بود که در وضع طبیعی همه‌ی انسان‌ها در وضعیت جنگ قرار دارند؛ وضع طبیعی یعنی وضعیت جنگ همه علیه همه.^۳ نظریه‌ی تضاد طبقاتی مارکس نیز به شکلی ریشه در اصل تضاد هراکلیتوس دارد. به لحاظ سیاست‌ساختی رد پای اصل تضاد را می‌توان در نظریه‌های داروین پی جست و به لحاظ فیزیکی نظریه‌ی می‌توان در مکانیک کوانتومی با مفاهیم انقلابی رگه‌هایی از اصل تضاد و دگرگونی را مشاهده کرد. در حال حاضر، برجسته‌ترین نماینده و مروج مکتب اصالت تضاد در سیاست، نظریه‌ی کارکردگرایی سیاسی است. این نظریه تأکید می‌کند که بی‌ثباتی و دگرگونی برای دوام و بقای نظام سیاسی بهتر از وجود ثبات کاذب است.^۴

در مقابل، مکتب اصالت ثبات و پایداری این نکته تأکید می‌کند که اصل در جوامع انسانی ثبات و آرامش است و دگرگونی، تضاد و فرسایشی خلاف اصل و امری عارضی در جوامع و حکومت‌هاست. اساساً اصل ثبات در نظام‌های سیاسی از دیرباز یکی از مفاهیم پیچیده و چندلایه و مورد مناقشه بوده است. ثبات سیاسی یعنی «فقدان تغییرات حکومتی و عدم تظاهرات، شورش، کودتا، جنگ چریکی، نبود قتل و کشتار بر اثر

۱. برای آشنایی بیشتر با فلسفه‌ی هراکلیتوس ر. ک: دلیو کی. سی. گاتری، هراکلیتوس، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز؛ فیلیپ ویل رایت، هراکلیتوس، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران: چشمه.

۲. حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۲۱.

۳. برای آگاهی از دیدگاه هابز ر. ک: توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه.

۴. برای آگاهی بیشتر ر. ک: لوئیس کوزر، نظریه‌های تقابل‌های اجتماعی؛ دیوید ساندرز، الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، گنج‌روشنه، تغییرات اجتماعی.

خشونت سیاسی،^۱ نبود جنگ داخلی و فقدان تروریسم داخلی و عملیات انتحاری^۲ در یک نظام سیاسی.

اساساً نمی‌توان ادعا کرد که هر ثباتی در نظام‌های سیاسی به شکل مطلق به معنای مطلوبیت و کارآمدی نظام سیاسی و رضایت عمومی از کارکردهای دولت است. همچنین نمی‌توان گفت هرگونه دگرگونی و بی‌ثباتی به شکل مطلق به معنای عدم مطلوبیت و ناکارآمدی نظام سیاسی و عدم رضایت عمومی از کارکردهای دولت است. بنابراین، ارزش داورى نهایی درباره‌ی ثبات و پایداری یا تضاد و دگرگونی نظام‌های سیاسی تابع علت یا علل پدیدآورنده، تأثیر عوامل خارجی و چگونگی مواجهه‌ی نظام سیاسی با فرایندهای ثبات و دگرگونی است.

در این پژوهش فرضیه‌ی فروپاشی احتمالی امارت طالبان بر اساس اصل ثبات و پایداری به آزمون گذاشته خواهد شد. بر این مبنا، هرچند اصل در جوامع انسانی و نظام‌های سیاسی ثبات و آرامش است، با این وجود، اماگاهی ممکن است عوامل خارجی، طبیعی، دگرگونی ارزش‌ها و... باعث فروپاشی شوند و گاهی دولت‌ها در مسیری پیش روند که بذریعۀ تضاد را در درون خود پرورش داده و زمینه‌های فروپاشی را فراهم کنند.

این نکته شایان توجه است که اصل ثبات سیاسی به معنای امتناع هرگونه تغییرات مهم اجتماعی و سیاسی نیست. اصولاً تغییرات و تحولات، یا قاعده‌مند و متعارف‌اند، یا کمی قاعده‌مند و یا نامتعارف و غیر قاعده‌مند. تغییرات قاعده‌مند و متعارف حکومت در درون نظام شکل می‌گیرند و آگاهانه و قابل پیش‌بینی هستند؛ مانند جابه‌جایی قدرت به شکلی مسالمت‌آمیز از یک فرد (رئیس‌جمهور به رئیس‌جمهور دیگر) و یا از یک گروه به گروه دیگر از طریق سازوکار انتخاباتی و دموکراتیک. بدون شک چنین تغییر و جابه‌جایی قدرت نه تنها تهدیدی برای ثبات سیاسی نظام نیست، بلکه تضمینی برای ثبات و پایداری و مشروعیت سیاسی است. در مقابل، تغییرات نامتعارف و غیر قاعده‌مند معمولاً پیش‌بینی‌ناپذیر، ناآگاهانه و تحمیلی هستند و ممکن است در درون حکومت

۱. دیوید ساندروز، الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، ص ۱۰۷.

2. Richard A. Posner, "Equality, Wealth and Political Stability", p. 344.

پدید آیند مانند کاریست خشونت و اجبار از سوی حکومت؛ و یا ممکن است از بیرون بر حکومت تحمیل شود مانند جابه جایی قدرت از طریق راه های غیر مسالمت آمیز مانند کودتا یا زور اسلحه و جنگ. کودتای سردار محمد داوود و پایان دادن به نظام سلطنت ظاهر شاه؛ کودتای ۷ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ توسط حزب دموکراتیک خلق با حمایت شوروی سابق و قتل داوود؛ و شورش طالبان علیه نظام جمهوری اسلامی و تسخیر قدرت از طریق جنگ و اسلحه نمونه های آشکار تغییرات نامتعارف و غیر قاعده مند در تاریخ معاصر افغانستان هستند.

به لحاظ نظری، در جامعه شناسی سیاسی سه نوع رویکرد در تحلیل سیاسی وجود دارد که عبارت اند از: چارچوب نظری «دولت محور»؛ چارچوب نظری «جامعه محور» و چارچوب نظری «کثرت/ ترکیبی». بر اساس چارچوب نظری کثرت گرا، ممکن است زوال و فروپاشی نظام سیاسی، بر دگرگشت یک راتیک زمینه های گوناگون داشته باشد؛ مانند زمینه ها و بحران های مربوط به ساختار قدرت و زمینه ها و بحران های مربوط به نظام اجتماعی. زمینه های مربوط به ساختار قدرت عبارت اند از: ۱. بحران مشروعیت؛ ۲. بحران وحدت و انسجام درون گروهی؛ ۳. بحران مدیریت اقتصادی؛ ۴. بحران انزوای سیاسی؛ ۵. خودکامگی و سرکوب؛ ۷. ظهور ایدئولوژی معادله قدرت و مخالفت. این زمینه های بحران در ساختار دولت، باعث پدیدار شدن بحران هایی در نظام اجتماعی می شود که عبارت اند از: نارضایتی عمومی، سازمان دهی به نارضایتی، رهبری، و آخرین نقطه شکل گیری ایدئولوژی انقلابی.^۱

در مدل تحلیل کثرت گرا، معمولاً موضوع تحقیق پژوهشگران علوم سیاسی و به ویژه جامعه شناسی سیاسی هم ساختار قدرت دولت است و هم ساختار نظام اجتماعی؛ به این معنا که پژوهشگران هنگام تحلیل و بررسی روابط دولت و جامعه هم به ساختار قدرت دولت و نظام سیاسی توجه دارند و هم بر روی ساختار جامعه و نظام اجتماعی متمرکز می شوند. در مدل تحلیل «جامعه محور»، هنگام بررسی روابط متقابل دولت و جامعه، مرکز ثقل پژوهشگران، جامعه و ساختار نظام اجتماعی است. در مدل تحلیل

«دولت محور» اما پژوهشگران هنگام تحلیل مناسبات دولت و جامعه بر روی نقش دولت تمرکز می‌کنند.

پژوهش حاضر در تحلیل خود از چارچوب نظری «دولت محور» استفاده می‌کند؛ زیرا عملکرد سیاسی امارت طالبان را علت اصلی پدید آمدن بحران‌های موجود می‌داند. اداره‌ی طالبان با بیشینه نمودن روزافزون سیطره و استیلای خود بر بخش‌های هرچه بیشتر زندگی خصوصی و عمومی مردم و تسخیر فضا‌های مطلقاً شخصی، مرز میان سپهر عمومی و خصوصی را فرو ریخته و گستره‌ی نفوذ و ژرفای اعمال قدرت خود بر زندگی شهروندان را به نمایش می‌گذارد. بدون شک، بیشینه خواهی سلطه‌ی امارت طالبان بر جامعه، نقش آن را در به وجود آوردن وضعیت موجود بیشتر خواهد کرد. از این رو، در این پژوهش بر روی زمینه‌های بحران و فروپاشی مربوط به ساختار قدرت امارت و دولت طالبان تمرکز می‌کنیم.

به طور کلی احتمال فروپاشی رژیم طالبان یک احتمال تک عاملی نیست، بلکه عوامل و متغیرهای مختلفی می‌توانند در آن نقش داشته باشند. فروپاشی دقیقاً به دنبال فقدان اقتدار و ناتوانی امارت در کنترل و مدیریت کشور رخ می‌دهد و گروه‌های مخالف با اقتدارزدایی از امارت می‌توانند این رژیم را با فروپاشی نزدیک کنند. متغیرهای درون دولتی و بحران‌های مربوط به ساختار قدرت طالبان که ممکن است در آینده، این رژیم را با فروپاشی مواجه بسازند عبارت‌اند از:

۱. بحران مشروعیت؛ ۲. بحران اقتصادی (سوء مدیریت اقتصادی و ناتوانی در اداره کشور)؛ ۳. بحران انسجام درون گروهی؛ ۴. بحران انزوای سیاسی در نتیجه‌ی سیاست خارجی ناکارآمد؛ ۵. ایدئولوژی‌های مقاومت و مخالفت. از میان این بحران‌ها، ایدئولوژی‌های مخالفت و مقاومت مانند داعش و جبهه‌ی مقاومت را می‌توان چالش سخت‌افزاری و بحران اقتصادی، بحران انسجام درون گروهی، بحران مشروعیت و انزوای سیاسی بین‌المللی را چالش‌های نرم‌افزاری امارت طالبان به شمار آورد. شایان یادآوری است که منظور از بحران، وضعیتی است که خطر بزرگی زندگی مردم را تهدید کند و هیچ اعتماد و اطمینانی به حاکمان برای فوریت و حل بحران وجود نداشته باشد.
- هنگامی که یک رژیم جدید قدرت را تصاحب می‌کند، نظم سیاسی و قانونی رژیم

گذشته فرو می‌ریزد و شکل جدیدی از حکومت پدید می‌آید. اگر حکومت جدید از مشروعیت ملی و بین‌المللی برخوردار باشد، اقتدار خود را حفظ کند، ریشه‌های اقتصاد از استحکام لازم برخوردار باشند، انسجام درونی حفظ شود، نقش بین‌المللی آن از سوی دولت‌های دیگر با چالش بین‌المللی مواجه نشود و ایدئولوژی‌های مخالف به مقاومت و مبارزه با آن نپردازند، احتمال اینکه نظم جدید دچار فروپاشی و شکنندگی شود کمتر است.

بررسی و تجزیه و تحلیل مدل حکمرانی و شیوهی فرمانروایی امارت طالبان از آغاز تجدید حیات در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ تا کنون (۱۵ نوامبر ۲۰۲۳) ما را به این نتیجه می‌رساند که تمام عوامل و زمینه‌های پنج‌گانه در آن وجود دارند و امارت دقیقاً بر روی گسل بحران‌ها می‌خزد و در صورتی که مسیر خود را تغییر ندهد و در سیاست‌ها و شیوهی حکمرانی خود بازنگری نکند، احتمال فروپاشی آن دور از انتظار نیست.

به لحاظ تحلیل اقتصاد، م‌رگاه دولتی از پیش با مشکل مشروعیت سیاسی و بحران قانون‌مندی و کارآمدی مواجه شده. راه برای پدید آمدن بحران‌ها و رکود اقتصادی هموار می‌شود و در نتیجه زمینه برای اعتراضات عمومی فراهم می‌گردد. اگر در جامعه‌ای به علت به وجود آمدن حداقل‌های رفاه، انتظارات مردم افزایش یافته باشد و دولت جدید که با زور، کودتا یا انتخابات روی کار آمده، توان پاسخ‌گویی به انتظارات و قدرت برآوردن حداقل امکانات رفاهی مردم را نداشته باشد، میزان نارضایتی به شدت افزایش می‌یابد و اعتراض‌ها به اشکال گوناگون سر برمی‌آورند؛ زیرا جامعه از مرحله‌ی رشد نسبی اقتصادی به رکود اقتصادی گرفتار شده است. در مرحله‌ی رشد نسبی و حداقلی اقتصادی، انتظارات و نیازهای جدیدی به وجود می‌آید و در عین حال دولت تلاش می‌کند تا رضایت حداقلی شهروندان را به دست آورد. در مرحله‌ی رکود، اما انتظارات و احساس نیازها همچنان در حال رشد است، ولی حکومت توان جلب رضایت حداقلی مردم را ندارد. در نتیجه، فاصله‌ی بین احساس نیاز و امکانات واقعی به شکل فزاینده‌ای بیشتر می‌شود و ناامیدی عمیقی بر روح و روان جامعه سایه می‌افکند و منجر به اعتراضات می‌شود. در چنین بستری حاکمان برای مهار اعتراضات و خیزش‌های احتمالی دست به سرکوب می‌زنند. سرکوب اعتراضات عمومی که به شکل نرم پدید می‌آید، راه را برای شکل‌گیری اعتراضات

سخت و رادیکال هموار می‌کند و گروه مخالف سیاسی در نهایت میان گزینه‌ی تسلیم/ سرسپردگی و شورش، دومی را انتخاب می‌کنند و دست به اقدامات نظامی می‌زنند. زنجیره‌ی بحران‌های پیوسته در کنار سهم‌خواهی و اشتباه‌ی قدرت، موجب بروز اختلافات درون‌گروهی می‌شود. در چنین شرایطی گروه‌های گروه مخالف نظامی از حیث بسیج سیاسی، سازمان‌دهی و تقویت و تجهیز نظامی به رشد قابل ملاحظه‌ای می‌رسند، در مقابل دولت دچار سستی و شکنندگی و آسیب‌پذیری بیشتری می‌شود و زمینه برای فروپاشی رژیم فراهم می‌گردد.

به لحاظ تحلیل سیاسی، در جامعه‌ای که گروه‌های متکثر در قدرت سهیم نباشند، میل به مخالفت و حرکت‌های گریز از مرکز در آن‌ها روز به روز بیشتر می‌شود و در نهایت ۲) ممکن است دست به شورش سراسری و گسترده بزنند. اگر مردم یک کشور در طول یک دوره با فرهنگ سیاسی مشارکتی آشنا شده باشند، زمینه برای مشارکت سیاسی هموار باشد، اکثریت مردم مشارکت سیاسی را تجربه کرده باشند و در مجموع در فضای باز سیاسی رشد کرده باشند، هنگامی که به یک باره در فضایی خفقان‌قرار می‌گیرند و فرهنگ سیاسی مشارکتی و فعال جای خود را به فرهنگ ضد مشارکتی و منفعل می‌دهد و شهروندان از حق مشارکت سیاسی و مدنی محروم و به حاشیه رانده می‌شوند، تمامی راه‌ها برای کسب مشروعیت سیاسی نظام مسدود می‌شود و اعتراضات سیاسی به اشکال گوناگون ظهور می‌کند. دولت در برابر اعتراضات در گزینه پیش رو دارد؛ یا اینکه اعتراضات را به رسمیت بشناسد و به خواسته‌های حداقلی متقاضیان تن دردهد و یا اینکه دست به سرکوب بزند. از آنجایی که رویه‌ی معمول امارت طالبان سرکوب اعتراضات سیاسی است، گروه‌های گروه مخالف اعتراضات خیابانی را به خیزش‌های نظامی تبدیل می‌کنند و زمینه برای فرسایش قدرت امارت فراهم می‌شود.

بر اساس تحلیل تالکوت پارسونز، جامعه‌شناس آمریکایی دوام و بقای نظام سیاسی مشروط به تحقق چهار عنصر اساسی است که عبارت‌اند از: حفظ الگوهای فرهنگی، انطباق و سازگاری با محیط و جغرافیا و فرهنگ عمومی، کامیابی در تحقق اهداف وحدت و یکپارچگی سیستم اجتماعی.

جستجوها حاکی از آن است که سیاست امارت طالبان با نابودی الگوهای فرهنگی،

نفی فرهنگ سیاسی مشارکتی، تحریم مشارکت سیاسی، تداوم خودکامگی، حذف اقوام و مذاهب دیگر از صحنه‌ی سیاست و مذهب، باعث ایجاد تعارض‌های ارزشی، هنجاری، بی‌ثباتی در رفتار سیاسی جامعه، تعمیق شکاف اجتماعی، بحران مشروعیت و عدم تعادل در نظام سیاسی می‌شود. در چنین شرایطی هرج و مرج به وجود می‌آید و راه برای ظهور گروه‌های مخالف هموار می‌گردد.

پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی، احتمال زوال و فروپاشی رژیم طالبان را در چشم‌انداز آینده بررسی می‌کند و فرضیه‌ی احتمال نقش عوامل و زمینه‌های یادشده در فروپاشی نظام سیاسی طالبان را به آزمون خواهد گذاشت.

این پژوهش در شش فصل تنظیم شده که به جز فصل اول، پنج فصل دیگر به بررسی و تبیین بحران‌های موجود در رژیم طالبان و نقش آن‌ها در احتمال فروپاشی امارت اختصاص دارد. در فصل نخست، زمینه و پیشینه‌ی ظهور طالبان توضیح داده شده است؛ در فصل دوم به تبیین بحران مشروعیت و نقش آن در فروپاشی رژیم طالبان پرداخته شده است؛ فصل سوم به بیان مدیریت اقتصادی رژیم امارت و تأثیر آن بر فروپاشی اختصاص یافته است؛ فصل چهارم بحران انسجام درون‌گروهی طالبان را مورد بازکاوی و تبیین قرار داده است؛ فصل پنجم به بررسی و تبیین انزوای سیاسی و تأثیر آن بر تضعیف امارت می‌پردازد و در نهایت فصل ششم به بررسی و تبیین ایدئولوژی‌های مقاومت و مخالفت (داعش خراسان و جبهه‌ی مقاومت احمد، مسعود) و نقش آن‌ها در فروپاشی امارت طالبان اختصاص یافته است.